

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این کتاب در زمره کتاب‌های کلاسیکِ راتلج است، که شامل کتاب‌هایی اند که دقیقاً بهترین نشریافته‌های راتلج در قرن گذشته یا حوالی آن اند، کتاب‌هایی که، با توافق همگانی، در حوزه خودشان به عنوان کتابی کلاسیک شناخته شده‌اند. این مجموعه، با برگرفتن میراث خارق‌العاده‌ای از آثار نوآورانه‌ای که به توسط راتلج منتشر شده‌اند، برخی از مهم‌ترین آثار دوران تجدّد را، به شکلی جذاب و قابل دسترس، در اختیار قرار می‌دهد.



اخلاق‌شناسی و مرزهای فلسفه

برنارد ویلیامز

ترجمهٔ مینو حجت

سرشناسه: ویلیامز، برنارد آرتور اوئن، ۱۹۲۹ - ۲۰۰۳ م | Williams, Bernard Arthur Owen
عنوان و نام پدیدآور: اخلاق‌شناسی و مرزهای فلسفه/ برنارد ویلیامز؛ ترجمه مینو حجت.
مشخصات نشر: تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران
مشخصات ظاهری: ۳۹۶ ص. | شابک: 978-622-6331-51-7

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Ethics and the limits of philosophy, 1985.

موضوع: اخلاق | Ethics

شناسه افزوده: حجت، مینو، ۱۳۴۱ -، مترجم

شناسه افزوده: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

شناسه افزوده: Muassasah-i Pizhūhish-i Hikmat va Falsafah-i Irān

رده‌بندی کنگره: BJ۱۰۱۲ | رده‌بندی دیویی: ۴۲/۱۷۰

شماره کتابشناسی ملی: ۹۵۴۵۲۴۲ | اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا



اخلاق‌شناسی و مرزهای فلسفه

برنارد ویلیامز

همراه با شرحی بر متن به قلم ای. دابلیو. مور

ترجمه مینو حجت

ویراستار زبانی: معصومه موسوی | نمونه‌خوان: فهیمه نظری

طراح جلد: سعید صحابی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مؤسسه بوستان کتاب

چاپ اول: ۱۴۰۳

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۳۷۰۰۰۰ تومان



ناشر: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

نشانی: تهران، خیابان نوفل‌لوشاتو، خیابان شهید آراکلیان، پلاک ۴

تلفن: ۶۶۹۶۵۳۴۶، شماره: ۶۶۹۵۳۳۴۲

www.irip.ac.ir

شابک: 978-622-6331-51-7 ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۳۱-۵۱-۷

حق چاپ و نشر محفوظ است.

برای جیگب^[۱]

نویسنده

برای رها، محسن، و صفا

مترجم

فهرست مطالب

| | |
|---|-----|
| مقدمه مترجم..... | ۹ |
| پیش‌گفتار..... | ۵۷ |
| فصل اول: پرسش سقراط..... | ۶۳ |
| فصل دوم: نقطه ارشمیدسی..... | ۹۱ |
| فصل سوم: مبانی: بهروزی..... | ۱۰۳ |
| فصل چهارم: مبانی: عقل عملی..... | ۱۳۵ |
| فصل پنجم: سبک‌هایی از نظریه اخلاقی..... | ۱۵۷ |
| فصل ششم: نظریه و پیش‌داوری..... | ۱۸۷ |
| فصل هفتم: چرخش زبانی..... | ۲۲۱ |
| فصل هشتم: معرفت، علم، هم‌گرایی..... | ۲۳۷ |
| فصل نهم: نسبی‌انگاری و تأمل..... | ۲۶۷ |
| فصل دهم: اخلاقیات، این نهاد استثنائی..... | ۲۹۱ |
| پس‌گفتار..... | ۳۲۳ |
| شرحی بر متن..... | ۳۳۱ |
| برای مطالعه بیشتر..... | ۳۵۵ |
| پی‌نوشت‌ها..... | ۳۵۹ |
| واژه‌نامه..... | ۳۸۹ |
| نمایه..... | ۳۹۳ |

مقدمه مترجم

درباره نویسنده

سر برنارد آرتور اوئن ویلیامز^[۱]، فیلسوف اخلاق انگلیسی، در ۲۱ سپتامبر ۱۹۲۹ در منطقه وست کلیف استان اسکس^[۲] انگلستان به دنیا آمد. او در مدرسه خصوصی چیگول^[۳] به تحصیل پرداخت و از همان دوران مدرسه به فلسفه علاقه مند شد، و با خواندن آثار لورنس^[۴] به فلسفه اخلاق و مسائل درونی و شخصی انسان تمایل یافت. لورنس گفته بود: «عمیق‌ترین سائق خود را پیدا و آن را دنبال کن». تأثیر این اندرز حتی در آخرین آثار ویلیامز هم کاملاً مشهود است. او پس از این دوره با گرفتن کمک هزینه دانشجویی از دانشگاه آکسفورد در کالج پیللیل^[۵] آکسفورد به تحصیل ادامه داد. در آنجا با فلسفه و ادبیات کلاسیک آشنا شد و از فیلسوفانی چون ریچارد هر^[۶]، الیزابت آنسکوم^[۷]، دیوید پیرس^[۸] و گیلبرت رایل^[۹] اثر پذیرفت. او در این دوران نیز به عنوان دانشجوی ممتاز درخشید. گیلبرت رایل، که یکی از اساتید راهنمای او بود، در تمجید از تیزهوشی و قدرت فهم و تحلیل او گفته بود

1. Sir Bernard Arthur Owen Williams

2. Westcliff, Essex

3. Chigwell

4. D. H. Lawrence

5. Balliol College

6. Richard M. Hare

7. Elizabeth Anscombe

8. David Piers

9. Gilbert Ryle

که او منظور شما را بهتر از خود شما می‌فهمد، و قبل از اینکه حرفتان را تمام کنید همهٔ نقدهای ممکن نسبت به آن و همین‌طور پاسخ‌های ممکن به آن نقدها را می‌داند.^[۱] آر.ام. هر هم از اساتید خاص ویلیامز بود، ولی ویلیامز همواره با رویکرد او به اخلاق مخالف بود. ویلیامز در سال ۱۹۵۱ از آکسفورد فارغ‌التحصیل شد و موفق به دریافت بورس تحقیقاتی کالج آل‌سولز^[۲] آکسفورد شد. در این هنگام دورهٔ دوسالهٔ خدمت سربازی خود را در کانادا و با خلبانی هواپیماهای جنگی گذراند. سپس به انگلستان بازگشت و پس از گذراندن دورهٔ تحقیقاتی‌اش در سال ۱۹۵۴ عضو هیأت علمی نیوکالج آکسفورد شد.

ویلیامز در حوزهٔ اجتماعی و سیاسی هم فعالیت داشت، مثلاً زمانی رئیس کمیتهٔ سانسور فیلم‌های مستهجن بود. او عضو حزب کارگر و به شدت طرفدار حقوق زنان بود و کینگ کالج کمبریج، که او معاون آن بود، از اولین کالج‌هایی بود که ورود زنان به آن امکان‌پذیر شد. در سال ۱۹۵۵ با شرلی کاتلین^[۳] ازدواج کرد، که او نیز تحصیل‌کردهٔ آکسفورد و فعال سیاسی‌ای جدی و بلکه چهره‌ای سیاسی بود. کاتلین عضو مجلس عوام و از مؤسسان حزب سوسیال دموکرات بود. اما آن دو به لحاظ اعتقادات دینی در دو قطب مخالف بودند؛ ویلیامز اعتقادی به خدا نداشت، ولی کاتلین یک مسیحی کاتولیک بود. مشغله‌های سیاسی کاتلین باعث شد که آن دو مدت زیادی دور از یکدیگر زندگی کنند. در این حین ویلیامز با پاتریشیا اسکینر^[۴] آشنا و با او وارد رابطه شد. زندگی ویلیامز با کاتلین در سال ۱۹۷۴، به تقاضای کاتلین، به جدایی انجامید، و ویلیامز در همان سال با اسکینر

1. Magee, B. (1999). *Confessions of a philosopher: a personal journey through Western philosophy from Plato to Popper*. Modern Library, p. 83.

مور هم به این نکته اشاره می‌کند که آثار ویلیامز، در عین ایجاز، گویی هر نقد ممکن را پیش‌بینی می‌کنند (Bernard Williams, *Philosophy*). See Moore, A. (2003). *Now*, 42, 39.

2. All Souls

3. Shirley Catlin

4. Patricia Skinner

ازدواج کرد. ویلیامز به اپرا از کودکی علاقه‌مند بود و در حوزه هنر، به‌ویژه اپرا، اشتغالات علمی و اجرایی داشت.

او در سال ۱۹۶۳ به‌عنوان استاد مدعو در دانشگاه پرینستون تدریس کرد و سال بعد استاد فلسفه کالج بدفورد لندن شد. در سال ۱۹۶۷ در سن ۳۸ سالگی استاد فلسفه دانشگاه کمبریج شد، و از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۷ معاون کینگ کالج کمبریج بود. در این اثنا یک ترم به‌عنوان استاد مدعو در دانشگاه برکلی کالیفرنیا تدریس کرد، ولی بعد، در سال ۱۹۸۸، در اعتراض به تأثیر سیاست‌های دولت تاجر بر نظام دانشگاهی، به برکلی رفت و در دانشگاه برکلی کالیفرنیا استاد فلسفه شد. او در سال ۱۹۹۰، هم‌زمان با کناره‌گیری تاجر، به انگلستان بازگشت و به‌عنوان جانشین استاد خود، ریچارد هر، استاد فلسفه اخلاق آکسفورد شد، و تا سال ۱۹۹۶ که بازنشسته شد در این سمت باقی ماند. در سال ۱۹۹۹ به مقام نایت^[۱] منتسب شد و چندین دانشگاه، از جمله ییل^[۲] و هاروارد^[۳]، به او دکترای افتخاری دادند. در دهم ژوئن سال ۲۰۰۳ در سفری کوتاه به شهر رم ایتالیا، پس از چهار سالی که با بیماری سرطان دست و پنجه نرم کرده بود، به خاطر نارسایی قلبی از دنیا رفت. ویلیامز فیلسوف اخلاقی پیشرو و یکی از تأثیرگذارترین فیلسوفان اخلاق تحلیلی نیمه دوم قرن بیستم بود. گفته می‌شود وقتی در سال ۲۰۰۳ از دنیا رفت، روزنامه تایمز از او با عنوان «بزرگترین فیلسوف اخلاق نسل خود» یاد کرد^[۴]. بسیاری، از جمله ناقدانش، او را فیلسوفی می‌شناسند که سهم بسزایی در جهت‌گیری بحث‌های فلسفه اخلاق معاصر داشته و جان تازه‌ای به آنها بخشیده است. بعضی از بحث‌هایی که او به راه انداخت همچنان از

۱. knight (=شهبسوار، شوالیه) عنوانی است که در بریتانیا به کسی، به خاطر دستاوردهایی که در هر زمینه‌ای داشته است یا خدمتی که به کشور کرده است، از جانب پادشاه یا ملکه بریتانیا و با گذاشتن شمشیری بر شانه‌های او، اعطا می‌شود. او از این پس «سِر» خطاب می‌شود.

2. Yale

3. Harvard

4. Callcut, D. (Ed.). (2009). *Reading Bernard Williams*. Taylor & Francis.

بحث‌های داغ محافل دانشگاهی اند و بعضی از اصطلاحاتی که به دست او جعل شدند،^[۱] پس از او به موضوعات مهمی در فلسفه اخلاق تبدیل شدند. او به نقد نظام‌های یکپارچه اخلاقی پرداخت و سعی کرد نوعی واقع‌نگری و انسان‌شناسی اخلاقی را جانشین بحث‌های انتزاعی این حوزه کند. آثار او اغلب با اوصاف هوشمندانه، عمیق، و خلاقانه توصیف شده‌اند. همچنین به فشرده بودن و بنابراین ابهام مطالب او نیز غالباً اشاره می‌شود. دوست و هم‌قطار ویلیامز، تامس نیگل، می‌گوید او اعتقاد داشت که برای کار در حوزه فلسفه باید فوق‌العاده بود. چون در غیر این‌صورت کاری که انجام می‌شود یا بدیع و نوآورانه نیست (که در آن صورت نیازی به آن نیست) و یا دلایل محکمی ندارد (که در آن صورت بی‌فایده است). از این رو سعی او بر آن بود که در کار خود فوق‌العاده باشد.^[۲]

او در اولین کتاب خود، اخلاقیات: درآمدی بر اخلاق‌شناسی^[۳]، خطوط اصلی رویکرد خود به مسائل فلسفه اخلاق را مطرح کرد، از جمله زیر سؤال بردن امری چون نظریه پردازی اخلاقی و سعی در نظام‌مند کردن زندگی و تجارب اخلاقی و جستجوی حقیقت مطلق اخلاقی، و همین‌طور مخالفت سرسختانه‌اش با فایده‌نگری را. کتاب بعدی او، مسائل «خود»^[۴]، مجموعه مقالات او در سال‌های ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۲ بود. دو اثر شاخص بعدی او، بخت اخلاقی^[۵] و فهم انسانیت^[۶]، هم مجموعه مقالات بودند؛ همین‌طور سه کتاب دیگر، یعنی در آغاز کردار بود^[۷]،

۱. اصطلاحاتی نظیر moral luck (=بخت اخلاقی)، thick concepts (=مفاهیم فربه)، one thought too many (= یک فکر زائد)، negative responsibility (=مسئولیت سلبی)، و امثال آنها.

2. Nagel, T. (1995). *Other minds: Critical essays, 1969-1994*. Oxford University Press on Demand, p. 10.

3. *Morality: an Introduction to Ethics* (1972) 4. *Problems of the Self* (1973)

5. *Moral Luck* (1981)

6. *Making Sense of Humanity* (1998)

7. *In the Beginning was the Deed* (ed. Geoffrey Hawthorn), 2005

درکی از گذشته^[۱]، و فلسفه به عنوان رشته‌ای انسان‌گرایانه^[۲]. اما بعضی از آثار دیگر او به ترتیب تاریخی از این قرار اند. دکارت: طرح و برنامه پژوهش ناب^[۳]، که بررسی تاریخی روش دکارت است؛ شرم و ضرورت^[۴]، و حقیقت و صداقت^[۵]، کتابی که در دوران بیماری و در اواخر عمرش نگاشت و پیش از مرگ او به چاپ رسید، و در آن فضائل دقت و صداقت را با نگاهی نیچه‌ای بررسی کرده است.

ویلیامز به روان‌شناسی و تاریخ فلسفه توجه خاصی داشت و به تفسیر فیلسوفانی چون ویتگنشتاین، نیچه، دکارت و همین‌طور فیلسوفان یونان باستان - که همواره به رویکردشان نسبت به مسائل فلسفی نگاه مثبتی داشت^[۶] - پرداخته است. ولی مرکز ثقل آثار او فلسفه اخلاق است. ویلیامز برای عواطف، هویت شخصی^[۷]، برابری، و یکپارچگی وجودی^[۸] اهمیت ویژه‌ای قائل بود. به همین جهت پرداختن به فلسفه اخلاق را هم بدون پرداختن به روان‌شناسی ممکن نمی‌دانست. به نظر او روان‌شناسی‌ای واقع‌نگرانه شرط لازم فلسفه اخلاق صادقانه و مفیدی است که او در آرزوی آن بود.^[۹] بسیاری از نقدهایی که ویلیامز بر نظریات اخلاقی وارد می‌کند ریشه در این دارند که به باور او صاحبان آن نظریات فاقد درک تاریخی اند و به امکانی بودن^[۱۰] بنیادی امور جهان و همچنین به جنبه‌های روان‌شناختی مسئله بی‌توجه اند. مثلاً یکی از مشکلات بزرگ فایده‌نگری را

1. *A Sense of the Past*, 2005

2. *Philosophy as a Humanistic Discipline* (2006)

3. *Descartes: The Project of Pure Enquiry* (1978)

4. *Shame and Necessity*

5. *Truth and Truthfulness*

۶. این علقه در یکی از آثار متأخر او، یعنی کتاب *Shame and Necessity*، هم از نو دنبال می‌شود. ویلیامز معتقد است که این فلسفه می‌تواند به ما در یافتن معنایی این جهانی و درعین حال واقعی برای زندگی فردی انسانی کمک کند.

7. personal identity

8. integrity

9. See Williams, B. (2009). *The sense of the past*. Princeton University Press, p. 212.

۱۰. contingency: مراد از امکانی بودن در این بافت عدم وابستگی به انتخاب خود شخص و بی‌حساب و کتاب بودن و واگذار بودن به پیشامدهای طبیعی یا اجتماعی است.

بی‌توجهی آن به یکپارچگی وجودی می‌داند. ویلیامز از تأکید ارسطو بر اخلاق به‌عنوان یکی از نقش‌های استعدادها و گرایش‌های انسانی، از تأکید هگل بر اخلاق به‌عنوان امری که ریشه در فرهنگ دارد، و از تأکید نیچه بر اخلاق به‌عنوان بازتاب ارزش‌های امکانی استقبال می‌کند.^[۱]

زمانی که ویلیامز دانشجوی آکسفورد بود، دانشگاه آکسفورد تحت تأثیر جنبش تحلیل‌زبانی بود؛ ویلیامز نیز به لحاظ وضوح سخن و دقت استدلال تبعیت از معیارهای فلسفه تحلیلی را پذیرفت، ولی در فلسفه چیزی بیش از تحلیل مفهومی را لازم می‌دید و بر مسائل عمیق انسانی تأکید می‌ورزید؛ او معتقد بود که نباید از دغدغه‌های واقعی زندگی اخلاقی دور شد و به بحث‌های کاملاً انتزاعی و خشک و غیرتاریخی بسنده کرد. از این حیث ویلیامز رویکرد کاملاً تازه‌ای به فلسفه اخلاق را پیش کشید و آثار او نیز نمونه معمول آثاری که در سنت تحلیلی نگاشته می‌شوند نیست. البته او با نظریه‌پردازی فلسفی هم به هیچ‌وجه موافق نبود و آن را به شدت نقد می‌کرد. به نظر او مسائل زندگی اخلاقی نمی‌توانند در قالب‌های تنگ و شسته‌ورفته نظریات اخلاقی نظام‌مند جا بگیرند. برعکس، او معتقد بود فلسفه اخلاق که با انگیزه‌های انسانی سروکار دارد نمی‌تواند آن نظام‌یافتگی‌ای را که از نظریات اخلاقی انتظار می‌رود پیدا کند و مسائل آن به اصول محدودی فروکاسته شوند. بنابراین ویلیامز خود صاحب نظریه‌ای فلسفی نیست و صرفاً آرائی در باب موضوعات مختلف دارد که البته کاملاً با یکدیگر سازگار اند. او به لزوم این سازگاری تأکید داشت، ولی آن را با یکپارچگی‌ای که در یک نظام فلسفی هست بسیار متفاوت می‌دید.^[۲] می‌توان گفت که خود مشغله اخلاق‌شناختی ویلیامز تا حد زیادی معطوف به زیر سؤال بردن نوع بخصوصی از این مشغله است.

1. See Jenkins, M. (2014). *Bernard Williams*. Routledge. p. 86.

2. See Altham, J. E. J., & Harrison, R. (Eds.). (1995). *World, Mind, and Ethics: Essays on the ethical philosophy of Bernard Williams*. Cambridge University Press, pp. 186.

یکی دیگر از ویژگی‌های شاخص سبک نوشته‌های ویلیامز ایجاز آنها است. ظاهراً تیزهوشی و سرعت فهم او موجب بی‌حوصلگی‌اش در توضیح مطالب بوده است. گاه گفته شده که او می‌خواهد در یک صفحه مطالبی را بگوید که معمولاً در یک کتاب گفته می‌شود.^[۱] گاه در بیان مطلب مهمی به یک اشاره قناعت می‌کند. بنابراین فهم مطالب او از سویی زحمت زیادی می‌طلبد و از سوی دیگر نمی‌تواند با اطمینان همراه باشد.

درباره کتاب

کتاب اخلاق‌شناسی و محدودیت‌های فلسفه مهم‌ترین کتاب ویلیامز و مرجع تمام‌عیار آراء او در فلسفه اخلاق تلقی شده است. این کتاب اول‌بار در سال ۱۹۸۵ منتشر شد، اما در سال ۲۰۰۶ از نو به‌توسط انتشارات راتلج منتشر شد، و در سال ۲۰۱۱ راتلج این کتاب را در فهرست کتاب‌های کلاسیک خود به چاپ رساند. سایمون بلک‌برن^[۲] این کتاب را با اطمینان غنی‌ترین، هوشمندانه‌ترین و عمیق‌ترین اثر موجز در باب فلسفه اخلاق می‌داند که در قرن بیستم منتشر شده است.^[۳] این کتاب، به‌عنوان کتابی که حاوی ایده‌هایی نقادانه و نگرش‌هایی است که از جهاتی خیلی نامتعارف‌اند، هم ستایش و هم نقدهای فراوانی را برانگیخته است؛ و بیشتر اوقات ناقدان در زمره ستایش‌گران نیز هستند. به نظر می‌رسد که از این اندیشه‌های نامتعارف، به همین دلیل که نگرش قبلی ما را به نقد می‌کشند و امکان اصلاح و پیراستن آنها را فراهم می‌آورند، سود فراوان می‌توان برد. شاید بتوان به یک معنا حوزه این کتاب را فلسفه اخلاق دانست، ازاین‌حیث که به چالش‌های پیش روی فیلسوفان اخلاق می‌پردازد و نکاتی را در باب فلسفه‌ورزی در حوزه اخلاق

1. See <https://www.theguardian.com/news/2003/jun/13/guardianobituarie.obituarie>.

2. Simon Blackburn

3. Chappell, S. G., & Van Ackeren, M. (2018). *Ethics Beyond the Limits*. Routledge, p. 27.

گوشزد می‌کند. بعضی فلسفه ویلیامز را فلسفه‌ای مخرب و سلبی شمرده‌اند، فلسفه‌ای که حرف ایجابی چندانی ندارد. از نگاه ویلیامز، دلیل این برداشت ناقدان این است که از نظر آنان هر سخن ایجابی مهمی حتماً در قالب نظریه عنوان می‌گردد و هر رهیافت دیگری چیزی جز دستاوردی سلبی نخواهد داشت. اما به گمان من، این برداشت، حتی به فرض صحت، چیزی از اهمیت فلسفه ویلیامز نمی‌کاهد. کافی است به تاریخ فلسفه رجوعی کنیم تا به یاد آوریم که ارزشمندترین اندیشه‌های عرضه شده در این تاریخ اندیشه‌های سلبی اند. در واقع، در حوزه فلسفه ایده‌های سلبی به هیچ وجه کم‌اهمیت نیستند - اگر نگوئیم تنها چیزهای بااهمیت اند.

معمولاً همه جا از این کتاب به عنوان کتابی دشوار یاد می‌کنند.^[۱] استدلال‌های کتاب بسیار خلاصه و معمولاً با تلمیح و کنایه همراه اند. این کتاب، هم به لحاظ محتوا و هم به لحاظ سبک بیان، کتاب آسان‌یابی نیست. ویلیامز سبک اثر خود را تحلیلی می‌داند و، آن‌طور که از بیان او برمی‌آید، برای سبک اثر خود اهمیت ویژه‌ای هم قائل است؛ درعین حال، چیزی که دوست دارد از وصف تحلیلی بودن حفظ کند وضوح سخن است. اما لازم است که از این حیث به جد میان وضوح حاصل از سبک تحلیلی و وضوح به معنای آسان‌یاب بودن سخن فرق گذاشت. ویژگی دوم را قطعاً نمی‌توان به اثر ویلیامز نسبت داد. خود او نیز ظاهراً درصدد آن نبوده است و دشوارفهمی اثر را با تخصصی بودن آن مرتبط می‌بیند. (ص. ۵۸) یک علت ثقیل بودن کتاب همان ایجاز و فشردگی سخن او است که

۱. از جمله نگاه کنید به صفحات اول این کتاب:

Callcut, D. (Ed.). (2009). *Reading Bernard Williams*. Taylor & Francis
 Thomas, A. (2007). *Benard Williams: Contemporary philosophy* طور
 Rini, R. (2018). 10 Epoch *in focus*. Cambridge University Press, p. 47
 relativism and our moral hopelessness. *Ethics Beyond the Limits: New Essays on
 Bernard Williams' Ethics and the Limits of Philosophy*
 see Williams, B. (1986). Reply to) است (Simon Blackburn. *Philosophical Books*, 27(4), 203-208)

قبلاً هم به آن اشاره شد. او اساساً مخاطب خود را متخصصان این رشته در نظر می‌گیرد، کسانی که با همه مبانی سخن و نظریات بدیل آشنایی دارند و نیازی به توضیح این مطالب ندارند. بنابراین، هم مطالب بسیاری را پیش فرض می‌گیرد و هم نیازی به توضیح، تکرار، یا حتی تصریح مطالب نمی‌بیند. این است که در موارد بسیاری ممکن است مطالب او مبهم به نظر آیند. این کتاب قرار نیست ما را با مسائلی در حوزه فلسفه اخلاق آشنا سازد، بلکه قصدش این است که چالشی را درخصوص مسائل مطرح پیش کشد و ما را متوجه ضرورت نگاهی دیگر نسبت به آنها کند؛ در این صورت آشنایی قبلی با این مسائل شرط اولیة فهم کتاب است؛ نه تنها آشنایی با مسائل مبنایی فلسفه اخلاق، که آشنایی با دیدگاه‌های فیلسوفان اثرگذار در این حوزه. با همه اینها، نمی‌توانم بگویم که دشوار بودن متن کتاب فقط از این رو است. اساساً بیان ویلیامز بیانی سراسرست و گویا و خالی از ابهام نیست. در اظهارات فیلسوفان مختلف در باب این کتاب هم به گلایه آنان از این ابهام برمی‌خوریم. درعین حال بدیع بودن نکات او، اهمیت آنها و تأثیر اساسی‌ای که در تفکر اخلاقی ما دارند به جان خریدن این دشواری را توجیه می‌کند. به نظر می‌رسد نقدهای ظریف و هوشمندانه او، حتی اگر به طور کامل پذیرفته نشوند یا با ابهام همراه باشند، دید بسیار تیزتر و عمیق‌تری نسبت به مسائل اخلاق و مشکلات و موانع پیش روی آن در اختیار می‌گذارند، و از این رو کاملاً سزاوار توجه اند. به نظر می‌رسد که خیلی از اوقات نقد ویلیامز تأثیر خود را می‌گذارد، بدون اینکه بتوانیم آن نقد را به صورت منسجم بیان کنیم. کتاب، ضمن طرح مباحث کلی، نقدهای جزء به جزء بسیاری را، حتی گاه در یک پاراگراف، مطرح می‌سازد، و به نکات فراوانی اشاره می‌کند که بعضی بسیار جالب و تأمل برانگیز اند. بسیاری از نکات ظریف کتاب نه در مواضع کلی که در این ملاحظات ضمنی نهفته‌اند. در انتهای کتاب شرح ای. دابلیو. مور بر کتاب آمده که حاوی برداشتی از یکایک فصول آن است. این شرح، پس از آنکه کتاب را خوانده باشیم، ما را در جمع‌بندی بهتر مطالب یاری می‌دهد. اما من در اینجا می‌خواهم به بعضی دیدگاه‌های کلی ویلیامز، با زبانی سهل و ساده- و

البته بدون داوری^[۱] اشاره کنم، با این امید که شاید این توضیحات قدری به خواندن کتاب کمک کنند. از طرفی امیدوارم این شرح بتواند شمای قابل فهمی از مسائل کلی مطرح شده در کتاب در اختیار نهد و به فهم آنها کمک کند؛ و از طرف دیگر امیدوارم که در آن، هم جاذبه‌های نکات مطرح شده و هم جای خالی تفصیل‌های طرح نشده نمایان باشد، به طوری که خواننده‌ای که کتاب را نخوانده به خواندن کتاب راغب شود.

این کتاب، همان‌طور که از نام آن برمی‌آید، می‌خواهد ما را متوجه محدودیت‌های تأملات ناظر به پاسخ‌گویی به مسائل اخلاق کند و از فرا رفتن از مرزهای ممکن آن برحذر دارد. به نظر ویلیامز این کار خود بخشی از تأملات فلسفی راجع به این موضوع است. ویلیامز سؤالات فراوانی مطرح می‌کند و برای چیزهایی مطالبه دلیل می‌کند که ما عموماً آنها را مفروض و مسلم می‌گرفته‌ایم. به نظر ویلیامز این مفروضات درعین حال که به هیچ وجه بدیهی نیستند، معمولاً هیچ دلیلی هم به نفع آنها ارائه نمی‌شود. از این حیث می‌توان گفت سؤالات ویلیامز یک گام عقب‌تر می‌روند و در عمق بیشتری به واکاوی مسائل حوزه اخلاق می‌پردازند و پیش‌فرض‌های مباحث اخلاقی را به چالش می‌کشند. او از همان ابتدا می‌پرسد که اصلاً چرا سؤال اخلاق را سؤالی فلسفی قلمداد می‌کنیم، یعنی سؤالی که پاسخ خود را از فلسفه طلب می‌کند، و همان فلسفه است که از عهده پاسخ گفتن به آن برمی‌آید؛ چرا گمان می‌کنیم که زندگی اخلاقی می‌تواند و باید در قالب اصولی کلی ترسیم شود؛ چرا اخلاق را تنها ارزش یا والاترین ارزش قلمداد می‌کنیم؛ اساساً والاترین ارزش هر کسی را مگر کسی جز خود او می‌تواند تعیین کند؟ چرا، باینکه همه می‌دانیم در هر کاری که آن را داوری می‌کنیم عوامل غیرارادی دخیل اند، همیشه گرفتار این توهم هستیم که فقط افعال ارادی را داوری یا سرزنش می‌کنیم؛ چگونه است که مفاهیم اخلاقی را به چند مفهوم محدود نظیر «خوب» و «باید» و

۱. این دیدگاه‌ها، مثل هر دیدگاه فلسفی دیگری، از جانب فیلسوفان مختلف نقد شده‌اند. این نوشته به هیچ وجه قصد ورود به داوری در این موارد، که خود کار دیگری است، ندارد. درعین حال کوشیده است توضیحاتش، تا حد ممکن، با دیدگاه‌های ویلیامز همسو باشد.

«درست» و امثال اینها منحصر می‌کنیم و به ارزش‌های اخلاقی متنوع و فراوان باور نداریم، و فکر می‌کنیم نادرستی عمل کیفیتی واحد است که صرفاً شدت و ضعف می‌یابد. اینها بعضی از سؤالاتی اند که معمولاً پرسیده نمی‌شوند و با فرض آنها وارد قلمرو اخلاق می‌شویم؛ اما مفروض گرفتن این مسائل بنیادی تبعات فراوانی دارد که ویلیامز به مذاقه در آنها می‌پردازد.

از دید ویلیامز، فلسفه اخلاق در روزگار او کار خود را با دو پیش‌فرض غلط آغاز می‌کند: از سویی پرسش اخلاق را پرسشی صرفاً فلسفی قلمداد می‌کند که پاسخ‌گویی به آن وظیفه فلسفه اخلاق است و بس. ویلیامز دلیلی برای قبول این فرض نمی‌بیند. به نظر او استفاده از هر منبعی - از فلسفه و ادبیات داستانی گرفته تا روان‌شناسی و تاریخ- برای هدایت زندگی اخلاقی نه تنها منعی ندارد، بلکه کاملاً بجا و ضروری است. این فرض ممکن است ناشی از آن باشد که لازم می‌دانیم که زندگی اخلاقی تحت اصولی عام هدایت شود، کاری که از عهده فلسفه ساخته است؛ اما این همان فرض دومی است که ویلیامز با آن مخالف است؛ اینکه فلسفه اخلاق از عهده پاسخ گفتن به پرسش اخلاق برمی‌آید و می‌تواند اصولی کلی برای هدایت زندگی اخلاقی در اختیار نهد. به نظر او، دستیابی به چنین اصولی ممکن نیست؛ او این تصور را نه اقتضای عقلانیت که صرفاً اقتضای «تصویری عقل‌گرایانه از عقلانیت» می‌داند. نه تنها از فلسفه اخلاق نمی‌توان انتظار داشت که با تکیه بر مبنا و با شروع از نقطه‌ای ارشمیدسی نظامی را پایه‌ریزی کند که بتواند راهنمای عمل اخلاقی باشد و توجیه کافی برای این نحوه عمل را هم در اختیار بگذارد، بلکه این فلسفه اساساً در این جهت کمک کمی به ما می‌کند. درعین حال، نظریات اخلاقی با این فرض غلط باری بیش از توان فلسفه اخلاق بر دوش آن می‌گذارند. تجربه ما در تاریخ فلسفه به ما نشان داده که فلسفه بیشتر به کار نقد می‌آید تا نظریه‌پردازی؛ و قصد ویلیامز هم در این کتاب این است که نشان دهد فلسفه چطور از نظریه‌پردازی در حوزه اخلاق ناتوان است، ولی می‌تواند در جهت نقد زندگی اخلاقی و به دست آوردن فهم بهتری از آن سودمند باشد. درواقع، اینکه ویلیامز نظریات اخلاقی را نقد می‌کند و خود نظریه بدیلی ارائه نمی‌کند، به این

معنا نیست که سخنان او صرفاً سلبی اند، بلکه به این معناست که نکات ایجابی او در قالب یک نظریه در نمی‌آیند.^[۱]

در ضمن، این نگرش موجب شده که او را شگاک قلمداد کنند. البته شگاکیت همیشه با متعلق آن است که روشن می‌شود. باید دید او نسبت به چه چیزی شگاک است. این شگاکیت نسبت به وجود حقیقت اخلاقی نیست، و حتی نسبت به امکان شناخت آن حقیقت هم نیست؛ بلکه نسبت به توانایی فلسفه برای یافتن این حقیقت است. او درخصوص استدلال‌های فلسفی بسیار نکته‌سنج و سخت‌گیر بود. ویلیامز خود تصریح می‌کند که شگاکیت او درخصوص فلسفه اخلاق بیشتر نسبت به فلسفه است تا نسبت به اخلاق (ص. ۱۶۱). ممکن است این شگاکیت و پرداخت همزمان ویلیامز به فلسفه اخلاق نوعی تعارض تلقی شود؛ مثلاً بلک برن می‌گوید همین که بحث ویلیامز که بحثی فرااخلاقی است می‌تواند به تغییر رویه زندگی اخلاقی ما کمک کند نشان می‌دهد که بحث‌های فرااخلاقی کاملاً بریده از زندگی و عمل اخلاقی نیستند.^[۲] ولی باید توجه داشت که ویلیامز نوع به خصوصی از این مشغله را زیر سؤال می‌برد، و نقد او مسلماً مشمول آن نمی‌شود.

به نظر ویلیامز، همین دو فرض غلط فلسفه اخلاق را به کج‌روی و تلاش‌های نابجا و نافرجام کشانده است. یکی از مهم‌ترین آنها سعی بر ساده‌سازی مسائل پیچیده زندگی اخلاقی از طریق فروکاستن آنها به اصولی کلی، و توصیف این زندگی ذیل یک یا چند مفهوم اخلاقی است. از نگاه ویلیامز همه نظریات اخلاقی - که براساس آنها اخلاقیات حول محور اصولی عام می‌چرخند- گرفتار این مشکل

۱. شفلیر نیز عیناً همین نظر را دارد (Morality through) See Scheffler, S. (1987) "Thick and Thin: A Critical Notice of Ethics and the Limits of Philosophy", *The Philosophical Review*, XCVI N.3, p. 411

1. Queloz, M. (2023). Ethics Beyond the Limits: New Essays on Bernard Williams' *Ethics and the Limits of Philosophy*, edited by Sophie Grace Chappell and Marcel Van Ackeren. p. 35.

اند؛ به ویژه نظریاتی که تا آنجا پیش می‌روند که حتی این اصول عام را با معنای مفاهیم اخلاقی مرتبط می‌بینند. این فروکاست‌گرایی به بهای نادیده گرفتن آن حقایق پیچیده و تحریف و کج‌فهمی آنها ممکن می‌شود. او می‌گوید:

اگر چیزی به نام حقیقت در باب موضوع اخلاق - یا حقیقت در باب امور اخلاقی - وجود دارد، چرا انتظار داریم آن حقیقت ساده باشد؟ مخصوصاً، چرا باید مفهوماً ساده باشد، و، به جای مفاهیم بسیار، تنها یک یا دو مفهوم اخلاقی نظیر وظیفه یا بهترین وضعیت را به کار گیرد. شاید ما به همان تعداد مفاهیم برای توصیف آن نیاز داشته باشیم که احساس می‌کنیم نیاز داریم، و نه کمتر از آن (ص. ۸۴).

در نگاه ویژه ویلیامز به مسائل فلسفه اخلاق چندین نگرش برجسته وجود دارد که عمده‌تاً با یکدیگر مرتبط و گاه بعضی فراگیرتر اند و نگرش‌های دیگر ذیل آنها قرار می‌گیرند. نقد ویلیامز به فروکاست‌گرایی در اخلاق از این قبیل است. درست است که فروکاستن و تقلیل واقعیات کثیر به اصول معدود راه اشراف معرفتی ما نسبت به واقعیات است و دانش بشری جز از این طریق، یعنی با تکیه بر مفاهیم کلی و اصول عام، نمی‌تواند دستاوردی داشته باشد؛ و این کاری است که در علوم تجربی دائماً در جریان است، اما خطر به خطا افتادن آنجا است که این گرایش آنقدر غالب شود که ما در هر حوزه‌ای، بدون اینکه چنین امکانی وجود داشته باشد، سودای آن را در سر داشته باشیم.

به همین دلیل ویلیامز معتقد است که، هرچند تأملات فلسفی در این زمینه بسیار راهگشا و بلکه گریزناپذیر اند، این صرفاً محافل آکادمیک فلسفه نیستند که متکفل پاسخ گفتن به پرسش اخلاق اند، بلکه از منظرهای گوناگون می‌توان به این پرسش نگاه کرد و به پاسخ گفتن آن کمک کرد. ما به مدد آنها دید روشن‌تر و وسیع‌تری نسبت به مسائل اخلاقی مان پیدا می‌کنیم، ولی لزومی ندارد به اصلی فیصله‌بخش برای معضلات اخلاقی مان دست پیدا کنیم. وقتی حقیقتی پیچیده

است، باید این پیچیدگی را فهم کرد و پذیرفت؛ اصرار بر گنجاندن یافته‌ها در یک یا دو اصل تلاشی مذبحانه است که نتیجه آن چیزی جز تحریف حقیقت اخلاقی نیست. شگاکیت ویلیامز در باب اخلاق‌شناسی فلسفی به این معنا است که این حقیقت را به روش فلسفی محض نمی‌توان شناخت. اولاً تأمل تنها یکی از ابزارهای شناخت ما است، و ثانیاً حاصل تأملات اخلاقی لزوماً یک نظریه نیست. شهود، احساس و عاطفه، و حتی نفع شخصی در نشان دادن راه زندگی مان به ما دخیل اند.

جستجوی اصول کلی تالی فاسد دیگری هم دارد و آن اینکه ناگزیر از عدم توجه به فردیت انسان‌ها و فاعلیت شخصی آنان است، و با تحمیل این اصول بر زندگی اخلاقی افراد فاعلیت شخصی آنان را محدود می‌کند و به یکپارچگی وجودی‌شان لطمه می‌زند، یکپارچگی‌ای که به لحاظ اخلاقی بسیار مهم است. هر انسانی خواست‌ها، عواطف، تعهدات، و طرح و برنامه‌هایی در زندگی خود دارد و بنابراین خود او است که باید پاسخ پرسش اخلاق را برای زندگی‌اش پیدا کند. این پاسخ پاسخی همگانی نیست.

از آنجا که ویلیامز با هر نوع نظریه‌پردازی مخالف است، هم فایده‌نگری و هم اخلاق‌کانتی را - که ممکن است درست خلاف هم به نظر آیند - مورد انتقاد قرار می‌دهد. او وجه مشترک آنها را در این می‌بیند که هر دو هم یک نظریه‌اند و همه مشکلات مربوط به نظریه و نظام‌سازی اخلاقی را دارند، و هم هر دو اخلاق را غیرشخصی می‌کنند؛ کانت با وضع امر مطلق که به یکسان بر هر انسانی بما هو انسان اطلاق می‌شود، و فایده‌نگری از طریق بی‌اهمیت شمردن نقش افراد و بها دادن به نتایجی که در بیرون حاصل می‌آیند. هر دو نظریه از نظر او هم بسیار مخرب و هم در جهان مدرن بسیار فراگیر اند. در نظر او نظریات فلسفی بی‌محتوا و کسالت‌بار اند چراکه به مسائل موجود اخلاقی نمی‌پردازند، بلکه با اصل‌یابی^[۱]، یعنی اعمال یک نظام یا اصل اخلاقی بر موارد خاص، این مسائل را حل و فصل

می‌کنند. ویلیامز در جایی صاحبان این نظریات را به پرسنل امدادی بیمارستان تشبیه می‌کند که صرفاً کارهایی را می‌کنند که از آنها خواسته شده، برخلاف پزشکی که در هر مورد خاص تشخیص می‌دهد مشکل چیست و چه باید کرد.^[۱] ظاهراً این پزشک کسی جز خود فرد نیست.

نقد ویلیامز به نظریات اخلاقی این نیست که این نظریات بی‌فایده‌اند، بلکه ناخرسندی او از این است که این نظریات می‌خواهند تنها داعیه‌داران تأمل باشند، گویی هرگونه تأمل اخلاقی تنها باید در نوعی نظریه نمایان شود. ولی به نظر ویلیامز نظریه‌پردازی نکردن به معنای کنار گذاشتن تأمل نیست، بلکه نظریه‌پردازی مستلزم نادیده‌گرفتن عوامل عدیده‌ای است که در داوری اخلاقی نقش دارند و تلاش برای منحصراً کردن آنها در یک یا چند ملاک معدود. روشن است که بدون نظریه کار ما بسیار دشوارتر خواهد بود، و بنابراین کمک گرفتن از نظریات می‌تواند برای ما سودمند باشد؛ ولی مهم این است که گمان نکنیم حقیقت اخلاقی را باید در دامان نظریات اخلاقی بجوییم.

سیر مطالب کتاب

روال کلی کتاب این است که ویلیامز ابتدا پرسشی را که به نظر او بهترین پرسشی است که می‌توان به عنوان پرسش اخلاق مطرح کرد پیش می‌نهد و در ادامه روش‌های مختلف پاسخ‌گویی به آن را نقد و بررسی می‌کند. این پرسش پرسش «چگونه باید زیست؟» سقراط است. هر پاسخی به این پرسش نیازمند توجیه است، ولی باید دید این توجیه بر چه اساس و در مقابل چه و برای چه کسانی خواهد بود. ویلیامز می‌گوید اگر بخواهیم پاسخ پاسخی باشد که هر کسی بتواند به خودش بدهد، ناچار باید بتوانیم از نقطه‌ای ازشمیدسی آن پاسخ را توجیه کنیم. دو تلاش برای شروع از چنین نقطه‌ای از جانب ارسطو و کانت بوده

۱. در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۸۳ تحت عنوان "The Uses of Philosophy" (= کارآیی‌های فلسفه).